

## من و کتله‌ی وسیع جوانان، تشنه‌ی معلومات تاریخ واقعی، بخصوص حقایق و رویدادهای بیش از شش دهه اخیر کشور خود میباشیم، بخش دهم

اینجانب و عده‌ی به تعدادی از جوانان همکار، چند پرسش را مطرح ساخته بودیم. تا آگاهان به پرسش ما پاسخ گفته و به معلومات افزوده باشند. در مورد نخستین پرسش ( علل و اسباب انشعاب سال 1356 خ در سازمان محمد طاهر بدخشی چه بود؟ ) جناب قیام الدین قیام، به پرسش ما- پاسخ ارائه داشتند و به آدرس ایمیل ما فرستادند. خواستیم، متن آن پاسخ را با علاقمندان موضوع شریک سازیم. اینک متن مذکور:

### قیام الدین قیام!

### "سازمان ما، چگونه تقسیم یا پارچه شد؟"

جای خواننده بودم:

گر درد را احساس کردی، زنده ای...

اما اگر درد دیگران را احساس کردی، انسان

جوانان ارجمند حقیقت یاب و واقعیت جو و جناب «مجید پور»، درود بر شما! وضاحت از رویدادها، از برای پرسش شما مبنی بر انگیزه ها، علل و عوامل انشعاب در سازمان محمد طاهر «بدخشی»: مدتی من منتظر ماندم، تا نسل اول باقیمانده، از یاران و شاگردان محمد طاهر «بدخشی»، که در نشست های ماه های اخیر سال 1353 و اوایل سال 1354 خ، در شهر کابل اشتراک ورزیده بودند و در آن نشست ها، روی دو طرح: یک - سازمانی (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانسان، پیشنهاد نام از جانب محمد رفیع) با مخفف (سازا) و دو - جبهه ای (جبهه دموکراتیک رهایی بخش خلقهای افغانستان) با مخفف (جدرخا)، از جانب هیئت های رهبری دو محفل («محفل شمالی» به رهبری مجید با مستعار «مازیار» و «محفل انتظار» به رهبری بدخشی با مستعار «بابک»)، در باره‌ی یکی، از موضوعات مطروحه شما جوانان، حرف اول را داشته باشند، اما انتظارام تاکنون بیهوده بود، بدین لحاظ حرف های شنیده از زبان دهان عبدالحفیظ با نام مستعار «عبدالله» (در شنبی در خانه جناب محبوب الله «کوشانی» در نیمه اول ماه جوزا سال 1354 خ، همچنان از دهان و زبان دولت محمد با مستعار «حکیم» و تخلص «شفق»، با موجودیت مولاداد با نام مستعار «ملا ظاهر» (حین سفر مشخص از ماه دلو سال 1356 خ الی نیمه دوم ماه جوزای سال 1357 خ) در چند نوبت شنیدم، لیک سه تن یاد شده، در میان ما نیست، چون آنها در سالهای 1357 و 1358 خ، جان های خویش را، در راه جانان (آرمان) -خویش فدا کردند. همچنان، با وقفه ها و به تکرار در سالهای 1355 و 1356 خ در زندان دهمزنگ در جریان اعیادت زندانیانی حادثه سال 1354 خ درواز، و نیز از ماه عقرب سال 1357 تا کشتار جمعی زندانیان حادثه مذکور (درواز) در سال 1358 خ، بحیث زندانی در زندان پلچرخ از زبان یاران سازمان و وارد به مسائل جسته و گریخته شنیدم (همه شنیده گی ها، در ذهنم دقیق حک شده، باید گفت از آن کاروان، بجز چند تن از میان آنان، بعد محکمه اختصاصی (در رژیم شاهی) رها شده بودند، متباقی همه، در برخورد مسلحانه در زندان پلچرخ یکجا با زندانیان جوانان مسلمان -و یا پلیگون پلچرخ رژیم 1357 ثور فدایی راه و رسم خویش شدند.

از جمله به یقین جناب «کوشانی» و به گمان اغلب جناب محمد رفیع و چند تنی دیگر، از اعضای اشتراک کننده در جلسات یاد شده، منجمله در خانه شخصی «کوشانی» حضور داشتند و هنوز شکر، که در قید حیات اند، امید می رود در همین باب- لب بکشایند. چون از اشتراک کننده گان آن نشست ها، دوستان چون: بدخشی، باعث، عبدالله، حکیم، پساکوهی... از «محل انتظار» (به رهبری بدخشی) و دوست داشتنیهای چون: مازیار، داد محمد و چند تنی دیگر از «محل شمالی» (به رهبری مجید کلکانی)، حیات ندارند و شاید یک یا دو تای حیات داشته باشند. فکر میکنم در ذهن جناب «کوشانی» خطور کند و خوب هست، دست به قلم برند و یا دهن به سخن کشایند، نا گفته ها را بازگو کنند و آنها را از جمله به جوانان «تشنه راه حقیقت و واقعیت» به معرفی گیرند و به هیچ وجه خالی از مفاد نخواهد بود. همچنان اگر کمبود و کاستی در بیان حدیث من از زبان بزرگان (جانباخته) رفته باشد، چه بهتر با بزرگواری خویش تصحیح و یا تکمیل نمایند.

نیز جناب محمد بشیر «بغلانی» (مقیم در آلمان) و آقای «حکیم» فرزند کاکای مجید «مازیار» (مقیم در کانادا)، از رمز راز- رابطه دو محل یاد شده و چگونگی ارتباط «مجید» و «بدخشی» خوب آگاه اند، بایست لطف نمایند، درباره حرف و حدیثی داشته باشند، چه خوب میشود، تا جوانان پوینده را نا امید نکرده باشند، لب به سخن و یا قلم بر کاغذ کشند

جان مساله اینکه، در نشست های یاد شده، طرح برنامه سازمان و نام آن و همچنان طرح مرام جبهه و نام آن، به اتفاق آرا پذیرفته شد و تصمیم بر آن شد تا این طرح های تصویب شده (در هیئت های رهبری- دو محل)، منحصراً دو طرح جداگانه، به دو کنفرانس «سازمانی» و «جبهه ای»، در شش ماه آینده برای تصویب نهایی محول گردد. اما یک مسالهی تکتیکی بین اعضای اشتراک کننده، بحیث موضوع اختلافی اما جدی باقی ماند و آن اصل، چگونگی موضوع آگاهی دهی و به حرکت درآوردن، نیروی عمده ای انقلاب (دهقانان) از طریق راه اندازی کانون شورش (تیپ کشورکوبا...) و یا کار دوامدار و با حوصله (تیپ تجاری از جمله کشورهای چین و یا ویتنام...) با در نظر داشت خصوصیات ویژه ای افغانستان، که کدام یکی از این دو- در روند و پروسه ای کاری انقلاب افغانستان، عملیتر و موثرتر است. بحیث مسالهی داغ و مورد بحث باقیماند.

نظر اولی را «عبدالله» و دومی را «حکیم» در نشست ها پیشکش نموده بودند و هر یک بیش از دیگران، بر موضوع خویش استدلال می ورزیدند و بزرگترها، کمی با احتیاط با این موضوع حساس، برخورد داشتند (از لابلای بحث ها- دیدگاه تکتیکی بزرگان را، اعضای اشتراک کننده خوب درک کرده بودند). بحث در این مورد به درازا کشید. سرانجام، و نظر به تفاهم قبلی میان مجید (مازیار) و بدخشی (بابک) و پیشنهاد مشترک- هر دو به آخرین نشست، که بحث روی این اختلاف تاکتیکی (برپایی «کانون شورش» و یا «راه طولانی») را، نیز به کنفرانس شش ماه بعد موکول نمایند، همه به اتفاق پذیرفتند، و تاکید داشتند، در شش ماه پیش رو به کار تدارکی و مطالعه ای عرصه های مختلف کاری (تجارب در روی زمین و میان دهاقین، در داخل فابریکه و میان کارگران، در بین متعلمین، محصلین و معلمین در مکتبها و دانشگاه ها، در اردو، پولیس در درون قطعات، در میان طیف های مختلف دیگر جامعه و همچنان با مسئولین تشکیلات های همسو- پرداخت و با توشه های لازم و دست پر در آینده همه به کنفرانسهای پیش رو حضور یابند... اما در آغاز و ابتدایی شش ماهه کار تدارک- حادثه ای 1354 خ درواز (صرف نظراز چگونگی و علل حرکت مذکور، جهات مثبت و منفی و تجارب آن، همراه استاد جمشید خان، عاشور محمد ناخوان و چند تن دیگر من هم در یک محل <قومندانی امینه بدخشان> و جدا جدا با هم زندانی شدیم ... و بسیاری های دیگر همینطور) بر کار تدارک یاد شده، جدأ سایه ای افگند و هرگز آن کنفرانسهای پیش بینی شده آنطوریکه هدف بود و مورد نظر، با تاسف زمینه عملی پیدا نکرد...

همین تفاوت دیدگاه‌ها ( آیا « کانون شورش » و یا « کار با حوصله‌ی طولانی »، که جانب داران هر یک از این دیدگاه‌ها، استدلال و منطق خویش را داشتند و در این نوع بحثها بعداً اینجانب و مثل من هم دیگران سهمی داشتیم و چنین بحثها طوری وسیع به تکرار ادامه یافت.) سنگ پایه‌ی تیوری کسانی شد، که بعدها در غیاب طراحان اصلی موضوع، که اکثریت آنها در ارتباط با حادثه‌ی درواز زندانی شده بودند، بر استراتژی و خطوط تعیین شده در تشکیلات سازمان محمد طاهر بدخشی، جداً، اثر گذاشت یعنی تاکتیک بر استراتژی چربید؟! به گفته‌ی برخی از آگاهان در افغانستان و کشور تاجکستان از این زمینه‌ها- شبکه‌های بیرون مرزی در شمال کشور و حلقه‌ی معین در درون حزب دموکراتیک خلق، با استفاده از نفوذ دادن یک تن (!؟) و استفاده او، از احساسات پاک رزمندگان و شور شعف و شوق انقلابیگری جوانان ببقرار سازمان، همچنان در عدم مدیریت سالم و بیکاره‌گی رهبری وقت بیرون از زندان سازمان، همچنان به نوبه، دعوت « کنفرانس تخار » در غیاب رهبری سازمان و صدور و پخش اعلامیه رهبری در کابل، مبنی بر مجازات سازمان دهنده گان «کنفرانس تخار»، تحرکات انشعابگرانه را در درون تشکیلات سازمان شتاب بخشید. بایست گفت، در هر دو مورد، آقایان ظهور الله «ظهوری» و محمد رفیع، منحنی اعضای مسئولین آن وقت سازمان، بسیار خوب و روشن توضیح داده می‌توانند.

در چنین اوضاع و شرایط در بهار سال 1356 خ « بدخشی »، « بغلانی » و چند تن دیگر از زندانیان در رابطه با حادثه‌ی درواز، بعد از محاکمه اختصاصی رها شدند. خوب بیاد دارم، در ابتدا « بدخشی » موضع مشخصی نداشت و مصروف مطالعه وقایع و رویدادهای گذشته بود. از بدخشان حسن جان مشهور به « پری » و اینجانب را به کابل خواست ( شاید از مناطق دیگر کسانی دیگر را...) و جمیله جان- خانم « بدخشی » در پغمان کابل، ناظر برخی از پرسشها «بدخشی» و پاسخ‌های ما دو تن بود و در پایان « بدخشی » هدایات سودمند برای ما و تشکلات آن وقت بدخشان داشت.

م. ط. « بدخشی »، بعد از دید وادیدهای لازم و علم‌آوری خویش برمسائل، نشست وسیع از اعضای رهبری و کادرهای سازمان (شامل دو طرف اختلاف و من هم تصادفاً کابل بودم و افتخار در نشست را یافتم) را دعوت نمود، بعد بحث لازم و با پایان دادن به جزاهایی قبلی (جزائی چند تن سازماندهندگان کنفرانس تخار، توسط رهبری وقت سازمان) و ایجاد رهبری جدید و کمیسیون نظارت جدید سازمان، از ترکیب دو طرف اختلاف همه مسائل را پایان یافته اعلام داشت... اما چند روز بعد شنیدیم و هم دیدیم، که تصامیم نشست وسیع مذکور از سوی محمد اسماعیل «اکبر» و تنی چند پذیرفته نشد... و مرگ نا بهنگام « پساکو هی » در اثر پیچکاری پنسلین در معاینه خانه‌ی جناب داکتر آصف در شهر کابل... آنها بدون تست ( جناب محمد بشیر « بغلانی » بهتر از دیگران در جریان مساله بودند و خوب وضاحت داده می‌تواند)، با تاسف بر مشکلات قبلی دامن زد و به شدت کشمکش‌ها افزود... سرانجام محمد طاهر « بدخشی » نه تنها موفق به رفع اختلاف و کشیده‌گی آنوقت رهروانش نشد، بلکه خود مورد تاخت و تاز- تهمت و بهتان قرار گرفت... و شروع از همین تاریخ، تشکیلات سازمان « بدخشی » عملاً و علناً به دو بخش ( صرف نظر از کمیت، کیفیت، موضع برحق و ناحق طرف‌ها و اسم و رسم آنها...) تقسیم گردید... این رویداد، با درد و دریغ در مجموع به جنبش میهن مان افغانستان و خاص به انسجام صاحبان مفکوره‌ی - مکتب « بدخشی »، بسیار گزاف، گران و قیمت تمام شد...

اشاره: جوانان عزیز و گرامی! در رمان کیمیاگر جای چشم خورد: «جوان سرگشته‌ی از پیر مردی پرسید: بزرگترین نیرنگ دنیا چیست؟ پیر مرد گفت، آنست که... اختیار زندگیمان از دستان خارج شده... و سرنوشت حاکم بر زندگی شود...»، شما کوشید، سرنوشت خویش را خود رقم زنید، از تصمیم و پشتکارتان- چنین امید می‌جوشد. موفق باشید.